

دکتر

عماد افروغ

مقدمه

برای دادن تعریفی از واژه "شورش" در بحث‌های جامعه‌شناختی، دو مفهوم کلیدی وجود دارد که عبارتند از جنبش اجتماعی¹ و ستیز اجتماعی². بحثی که ما در این جا بدان خواهیم پرداخت، بیشتر در مورد شورشهای شهری است که در چند سال اخیر شاهد مواردی از آن بوده‌ایم. با بروز اولین مورد از این شورشها من به برخی از مسئولان پیشنهاد دادم که شورشهای شهری در قالب یک پروژه تحقیقاتی به بررسی درآید. اما متأسفانه این طرح به مرحله اجرا درنیامد، که ممکن بود در صورت اجرای آن طرح، این امکان فراهم آید که تئوریهای مطابق با شرایط موجود ساخته و پرداخته شوند. بنابراین در این سخنرانی سعی خواهم کرد کلیات این طرح را با شما مطرح سازم.

تحلیل شورش براساس تئوریهای جامعه‌شناختی

برای بررسی وقایعی که تحت عنوان جنبش اجتماعی از دهه 60 به این سو در جامعه ما شکل گرفته است، نیازمند بهره‌گیری از نگرشی خاص هستیم. در دیدگاه نظم‌گرایانه، جامعه براساس وابستگیهای متقابل میان اجزا تعریف می‌شود و با هر نوع شورش و آسیب اجتماعی، چونان نوعی بیماری برخورد می‌گردد که راه علاج آن، تأکید و تقویت ارزشها و هنجارها و تعهدات اجتماعی و ایجاد پیوستگی میان نهادها و اجزای مختلف جامعه است.

در این دیدگاه، ایجاد همبستگی متقابل، مشارکت و وفاق، موجب پدید آمدن اقتدار و تداوم نظام اجتماعی می‌شود. این در حالیست که در اندیشه تضادگرایان (ستیزه‌گرایان)، جامعه صحنه درگیری منافع مختلف است و پایه‌های زندگی اجتماعی بر انحصار، خصومت، ستیز، تضاد، تمایز یافتگی و سرانجام تغییر، قرار دارد. مهمترین اندیشه‌مندان نظریه نظم‌گرایی، دورکیم، پارسونز و میلتون هستند و افرادی نظیر مارکس، و دارندورف از تضادگرایان به شمار می‌آیند. دیدگاه سومی نیز در این حوزه مطرح شده است که به شورش در حکم یک پدیده منفی نمی‌نگرد و رویکردی جدید در قالب "ستیزگرایی کارکردی" را مطرح می‌سازد.

بررسی آرای تضادگرایان

در اندیشه تضادگرایی، مارکس معتقد است که در هر جامعه‌ای دو گروه وجود دارد که بعد از رسیدن به "خودآگاهی طبقاتی"، به دو قطب تقسیم شده و وارد یک نبرد خشونت‌آمیز می‌شوند و در نهایت نیز موجب بروز تغییر ساختی و ایجاد بافت جدیدی در جامعه می‌گردد. این دور ادامه خواهد یافت و تحولات جامعه از همین جا ناشی می‌شود. مارکس در این مدل معتقد است که یکی از علل بروز ستیز، توزیع نابرابر منابع کمیاب است. این منابع را می‌توان به سه دسته ثروت، اعتبار و قدرت تقسیم کرد. مارکس این هر سه عامل را در هم آمیخته و در قالب منابع اقتصادی به بحث می‌کشد. در جایگاه یک تقلیل‌گرا، به متغیرهای حامل نیز توجه کرده و معتقد است که این ستیزه‌ها هنگامی تشدید می‌شود که خودآگاهی بخشهای مغلوب از منافع جمعی آنها، افزایش یابد و "طبقه در خود"¹ به "طبقه برای خود"² مبدل گردد. در این حالت است که مشروعیت الگوی موجود توزیع منابع کمیاب، به زیر سؤال می‌رود. در این زمان، وجود وحدت ایدئولوژیک در میان بخشهای مغلوب و غالب، می‌تواند شتاب‌افزای امر خشونت به شمار آید.

در جامعه ما، احساس نابرابری در توزیع منابع، با پایان یافتن جنگ افزایش یافته است. با این همه، علیرغم پایین آمدن شاخصهای اقتصادی در زندگی مردم - نسبت به دوران پیش از انقلاب - شورشی جمعی در قالب تغییر نظام صورت نمی‌پذیرد. حال چه چیزی مانع از بروز بحران جمعی در جامعه امروز ما می‌شود؟

دارندورف مدلی به دست داده که تا حدودی پاسخگوی این پرسش است. وی با پذیرش مدل مارکس، بر عنصر اقتدار نیز برای تقسیم طبقات به دو دسته دارندگان اقتدار رسمی و گروههای فاقد اقتدار، تأکید می‌ورزد. به این ترتیب، او معتقد است که قدرت و اقتدار که منابعی محدود هستند می‌توانند عوامل اصلی ستیز و تغییر در یک جامعه باشند.

دارندورف متغیرهایی نظیر اندازه و شدت ستیز، میزان تغییر ساختی و .. را متغیرهای حامل معرفی می‌کند. در این جا نیز آگاهی از منافع عینی موجب ورود به فرآیند ستیز می‌شود.

در شرایط حاکم بر جامعه ما نیز، هر چه میزان محرومیت نسبی - و نه محرومیت مطلق - افراد بیشتر باشد، احتمال وقوع ستیز بیشتر خواهد شد.

لازم به ذکر است که به گزاره‌هایی مانند "تغییر ساخت می‌تواند به ستیز بیانجامد"، "تمام ستیزها به تغییر نمی‌انجامد" و "ستیز می‌تواند مانع تغییر شود" نیز باید توجه گردد.

بررسی آرای ستیزگرایان کارکردی

متفکران این دیدگاه ضمن بهره‌گیری از گزاره‌های مارکس و دارندورف، با نگاهی اندام‌وار، بر آن هستند تا ضمن نفی نظم‌گرایی مطلق، آشوبها و شورشهای شهری را پدیده‌هایی منفی نشمرده و معتقد هستند که برخی از این آشوبها می‌توانند کارکردهای مثبتی نیز به دنبال داشته باشند. افزایش انطباق - پذیری اجتماعی و انعطاف در ساخت نظام، نمونه‌ای از این کارکردها است.

این بحث در واقع تأییدی بر اندیشه‌های زیمل است که کشمکش و هماهنگی و وجود تضاد را خصلت هر جامعه‌ای می‌داند. متغیرهای حامل در این جا، علت، شدت و میزان تداوم ستیز است.

ایشان معتقد هستند که هر چه میزان مجاری - به اصطلاح - تظلم و دادخواهی در جامعه کمتر باشد، امکان زیر سؤال بردن الگوی توزیع بیشتر می‌شود.

عوامل تشدیدکننده ستیز

تعلق عاطفی افراد یک گروه به یکدیگر، جدال بر سر ارزشها، تصلب ساخت اجتماعی و دسترسی نداشتن به ابزارهای نهادینه شده از جمله عوامل تشدیدگر ستیز هستند. این در حالی است که اگر گروهها منافع واقعی خود را بشناسند، به ستیز چونان یک ابزار - و نه یک هدف - می‌نگرند و میزان ستیزه‌جویی کاهش می‌یابد.

شورشهای تاریخ معاصر ایران

در تاریخ معاصر ایران، از هنگام ظهور مشروطه در سال 1285 تاکنون، همواره دوره‌های مختلف استبداد و هرج و مرج بر نظام اجتماعی ما حاکم بوده است.

مشروطه با سه شعار استبدادزدایی، استعمارزدایی و دین‌زدایی - به تعبیر برخی - وارد عرصه سیاسی می‌شود. اما هنگامی که مجلس دوم در سال 1289 تشکیل می‌گردد، اوج درگیری بین گروههاست. سؤال این است که چرا ما هیچ‌گاه از فرصتهای پیش‌آمده و از کم‌رنگ شدن استبداد برای تحقق یک جامعه مدنی مطلوب و ایده‌آل - با حفظ اقتدار دولت - بهره نگرفته‌ایم؟

استبداد که به دنبال هرج و مرج آغاز قرن پدید آمد، تا 1320 که اوج دیکتاتوری رضاخان بود، ادامه یافت. از سال 1320 تا 1332 نوعی فضای باز سیاسی ایجاد می‌شود. علیرغم نبود استبداد و ساخت سیاسی متصلب، گروههای سیاسی نمی‌توانند به تفاهم برسند و این امر ترورهای متعددی را در پی می‌آورد. با ورود دیگر باره جامعه به دوران دیکتاتوری و استبداد، این امر تا به هنگام پیروزی انقلاب اسلامی تداوم می‌یابد. آمارها نشان‌دهنده میزان بالای ترور به دست گروههای مختلف سیاسی در ماههای آغازین پیروزی انقلاب است.

با پایان یافتن جنگ بار دیگر و موارد اندکی از شورشهای شهری سر بر می‌آورند. به گمان من، می‌توان این شورشها را با نارضایتی مردمی نسبت به تغییرات شبه مدرنیستی سنجید.

نگاهی به جنبشهای اجتماعی

در سطح جهان

جنبشهای اجتماعی غالباً پس از دهه 60 در عرصه جهانی و در درون دولتها ظهور می‌کنند. جنبشهایی نظیر جنبشهای کارگری، دانشجویی، رهایی‌بخش ملی، حقوق مدنی، صلح‌طلبی، جنبش زنان، گروههای سبز، گروههای استقلال‌طلب منطقه‌ای، جنبشهای اصول‌گرا، جنبشهای دموکراتیک توده‌ای در اروپای شرقی و کشورهای تازه‌استقلال‌یافته، همگی خواهان جایگزین شیوه تفکر و قواعد اخلاقی و هنجاری جدیدی بودند.

برخی از این جنبشهای براساس تئوریهای مارکسیستی بنا شده‌اند و برخی دیگر متکی بر تعامل‌گرایی نمادین - در قالب مکتب شیکاگو - هستند که علت بروز شورش را به نوع درک متقابل افراد از یکدیگر نسبت می‌دهند.

به این ترتیب، می‌توان تعامل‌گرایی را نوعی کارکردگرایی ساختاری فرض کرد که با نگاهی کارکردی - ساختی، خشونت‌ها، شورش‌ها و جنبش‌های اجتماعی را تحلیل می‌کند. یکی از خوانش‌های¹ این اندیشه، تئوری جامعه توده‌وار است که در آن، فرد ضمن آن که از سنت‌های گذشته خویش بریده است، دچار نوعی نابسامانی هنجاری شده و آمادگی بسیج جمعی را دارد.

تئوری فشارساختی نیز می‌تواند تا حدودی پاسخگوی وضعیت جامعه ما باشد. مطابق این تئوری، گاه برخی اهداف در انسان‌ها انگیزه حرکت پدید می‌آورد اما نابرابری در به کارگیری ابزارها، موجب ناخشنودی فرد می‌شود. فراهم آمدن فرصت‌ها برای طبقات مرفه، بروز نوعی روان‌گسیختگی در میان طبقات پایین اجتماع شده و در نتیجه شورش‌هایی را می‌تواند در پی داشته باشد.

بروز سرخوردگی و ایجاد نارضایتی که در تئوری محرومیت نسبی به آن اشاره شد نیز از دیگر عوامل شکل‌گیری شورش به شمار می‌آیند.

تئوری بسیج منابع نیز با این فرض که انسان‌ها رفتار عقلانی دارند، معتقد است که هر کس بهتر بتواند سازماندهی و بسیج منابع را انجام دهد، موفق‌تر خواهد بود.

بحث‌های جدیدی نیز در قالب "جامعه‌شناسی کنش" مطرح شده است که به مطالعه جنبش‌های اجتماعی می‌پردازد و در فرصتی دیگر به آنها خواهیم پرداخت.

وضعیت کنونی جامعه ایران

با دیدی کلان‌نگر، می‌توان این سؤال را مطرح نمود که چه عاملی باعث بروز انقلاب شد؟ تلاش برای ایجاد نظام اجتماعی، پاسخ مناسبی برای این پرسش نیست. مذهب قرن‌هاست که در لایه‌های فرهنگی مردم ما نفوذ کرده است و البته در مقام یک عامل ایدئولوژیک، در شکل‌گیری انقلاب بی‌تأثیر نبوده است.

برخی معتقدند که علی‌رغم توسعه اقتصادی، شاه در ایجاد توسعه سیاسی ناموفق بوده و همین امر پایه‌های مشروعیت نظام او را به زیر سؤال برد. برخی دیگر، بر این باورند که نظام او از لحاظ اقتصادی دچار مشکلات فراوانی بوده است و همه این عوامل روی هم رفته موجبات سقوط او را فراهم آوردند.

مجله اکونومیست با دادن آماری در تأیید مطالب فوق می‌نویسد:

“ تورم در اوایل دهه 50 پدیدار می‌شود و شاخص هزینه زندگی از میزان 100 در دهه 50 به ترتیب در سالهای 53، 54 و 55 به 126، 160 و 190 می‌رسد. تورم در مورد کالاهای ضروری مانند مواد غذایی و مسکن به ویژه در شهرها بیشتر به چشم می‌خورد. در سال 55 میزان اجاره خانه‌ها در تهران در عرض پنج سال 300 برابر شده بود و در سال 54 یک خانواده متوسط می‌بایست حدود 50 درصد درآمد سالانه خود را به هزینه مسکن اختصاص می‌داد.”

نکته جالب توجه آن است که امروزه هزینه مسکن گاه بیش از صد درصد درآمد سالانه خانواده‌ها را به خود اختصاص می‌دهد! اگر عامل اصلی ظهور انقلاب وضعیت اقتصادی باشد، پس چرا در ایران امروز انقلاب نمی‌شود؟ چرا مشروعیت نظام زیر سؤال نمی‌رود؟ دین‌مداری و تأکید حکومت بر شعارهای دینی، می‌تواند یکی از علل عدم بروز شورش در جامعه ما باشد.

وجود کارآمدی نیز می‌تواند عاملی دیگر محسوب شود. در این وضعیت نظام باید مسئولیت اجرایی خود در قبایل ارزشها و هنجارها و مسئولیت اخلاقی خود در برابر منافع ملی را به نحو مناسبی انجام دهد.

دولت آقای هاشمی رفسنجانی که با شعار سازندگی شروع به کار کرد، الگوی مدرنیسم را در قالب نوسازی مطرح نمود و به گرت‌برداری از الگوی تکاملی توسعه در غرب پرداخت؛ الگویی که با هویت تاریخی و فرهنگی ما بیگانه بود. گفتمان حاکم بر دوره هشت ساله سازندگی تداعی‌گر نوعی بیگانگی با شعارهای انقلاب بود.

اجرای این الگوی اقتصادی در قالب وام‌گیری، خصوصی‌سازی و .. و تلاش برای توسعه آمرانه، موجب بروز واکنشهایی گردید.

طرح جامعه مدنی نیز در همین زمینه از سال 1375 به تدریج از محافل علمی وارد مجامع سیاسی شد و به دنبال خود مفاهیمی نظیر شوراها، تمرکززدایی، تصمیم‌گیری نامتمرکز و توسعه سیاسی را به همراه آورد. این امر نمایانگر آن است که دوم خرداد نیز واکنش به همان‌گونه اصلاحاتی است که به انقلاب اسلامی سال 57 منجر شد و مخلوق یک جناح خاص نیست.

بی‌توجهی به پیامدهای این امر، می‌تواند منجر به بروز بحران مشروعیت شود و راه‌حل آن نیز گام برداشتن در راه توسعه همه‌جانبه است.

در این جا دیگر بحث سیاسی و جناحی بودن موضوع مطرح نیست. مردم به تدریج نوعی محرومیت نسبی را احساس می‌کنند و احساس بی‌عدالتی در میان آنان قوت می‌گیرد. مدتی است که جامعه ما با نوعی "جدایی‌گزینی فضایی" مواجه شده است و هشدار می‌دهد که طبقات مختلف در حال فاصله گرفتن از یکدیگرند؛ این امر می‌تواند تهدیدکننده امنیت داخلی باشد.

فراموش نباید کرد که دولت ما مشروعیت خود را از قانون اساسی کسب کرده است و این قانون نیز مشروعیت خود را از اسلام گرفته است. قانون اساسی بحث آزادی را مطرح کرده و در کنار آن، به بحث کرامت انسانی، اشتغال افراد، مسکن، ازدواج، حرمت خانواده و .. پرداخته است. بخش اعظمی از جامعه ما جوان هستند و آنان را می‌توان برای مدتی کوتاه با شعارهای سیاسی سرگرم کرد، اما به مرور آنها نیز خواهان تحقق عملی این شعارها خواهند بود. تحقق تمام عیار قانون اساسی و توجه دولت به رفاه جوانان قطعاً می‌تواند از میزان بروز بحران و شورشهای شهری بکاهد.